

The image features a complex, abstract background with a rich, textured appearance. The color palette is dominated by various shades of red, from deep, dark crimson to lighter, dusty rose tones. Interspersed with these reds are areas of white and light beige, which appear to be layered or mixed into the overall composition. The texture is highly tactile, with visible brushstrokes, ridges, and valleys, suggesting a material like thick paint or a rough fabric. A prominent dark red horizontal band runs across the lower portion of the image, serving as a backdrop for the text. The text itself is written in a clean, white, modern sans-serif font, positioned in the lower-left quadrant of this band.

مقالات



## جست‌وجویی اندیشه کاوانه در زندگی و آثار داریوش شایگان: نمود یک گفت‌وگوی فراتاریخی محمد رضا ارشاد

### گفتمان شایگان

بگذارید، شگفت‌زده خواهیم شد. علی‌دهباشی در شماره اخیر مجله بخارا همه این یادداشت‌ها و مقاله‌ها را در بیش از ۷۶۰ صفحه گرد آورده‌است. این که چرا و چگونه شایگان توانسته این گونه بر این شمار فراوان مخاطبان تأثیر بگذارد، موضوع این نوشتار نیست، اما در آنچه مربوط به این نوشتار؛ یعنی کتاب‌های او می‌شود، باید به این نکته اشاره کرد که کتاب‌های شایگان جدا از جهان زندگی او نیستند. هر یک از این کارها بازتابگر پاره‌هایی از وجود او هستند. به این معنا که نویسنده آن‌ها را زیسته‌است، اما درست همین تجربه‌های زیسته یا - بهتر است بگوییم - تجربه‌های زینده و زاینده است که می‌توانند مخاطبان گوناگون نوشته‌های شایگان را با او همراه و همنوا گردانند. به نظرم یکی از دلیل‌های این همگامی و همنوایی این است که شایگان همراستا با وضعیت وجودی خود در جست‌وجو در اقلیم‌های گوناگون وجود برای مخاطبان خود اندیشه‌هایی به ارمغان آورده که چون شهدی رنگین و گوارا به کام مخاطبان خوش می‌نشیند. شایگان خوبی می‌توانست از میان خواننده‌ها و دیده‌های متفاوت خود آمیزه‌ای منطقی و دلپذیر فراهم آورد. ذهن شگفت ترکیب‌گر و اسفنج‌گون او به آسانی می‌توانست نسبت میان چیزها - نه لزوماً شباهت‌شان - را دریابد و مفهومی نو از پیوند این نسبت‌ها بسازد. این جست‌وجوگری در اقلیم‌های گوناگون وجود و یافتن نسبت و پیوندهای ناپیدا میان پدیده‌ها، بازتابی از وضعیت وجودی خود شایگان بود. او خود - آن گونه که بارها در جاهای گوناگون نوشته و گفته - حاصل تجربه‌های پیچیده، ناهمگون و پرگسست و نشیب سده کنونی بوده‌است. گویی خاطره‌های چندین نسل و دوران را با خود دارد. او می‌کوشید میان همه این

با درگذشت داریوش شایگان پرونده یکی از گفتمان‌های روشنفکری ایرانی که خود شایگان تنها نماینده آن بود، نه تنها بسته‌نشده؛ بلکه تازه به جریان افتاده‌است. شاید بپرسید که چگونه می‌توان از گفتمانی نام برد که تنها یک نماینده دارد و از همه مهم‌تر این که چگونه پس از درگذشت تنها نماینده آن، همچنان پویا و زنده است؟ آیا این مدعا متناقض نیست؟ مگر نه این است که گفتمان‌های روشنفکری عموماً طیف‌های گوناگون فکری را در خود جای می‌دهند؟ پاسخ به این پرسش‌ها را می‌توان در جهان زندگی داریوش شایگان جست‌وجو کرد. جالب اینجاست که حتی درست پس از درگذشت او انبوهی یادداشت و مقاله از چهره‌های گوناگون فکری، روشنفکری، هنری و فرهنگی و سیاسی درباره سویی‌های گوناگون شخصیتی، اندیشگی و فرهنگی شایگان در مجله‌ها و روزنامه‌های کشور به چاپ رسید. جدا از ارزش‌های معرفت‌شناختی و فکری این یادداشت‌ها، آنچه از مجموع آن‌ها برمی‌آید این بود که موضوع این یادداشت‌ها؛ یعنی شایگان بر نویسندگان آن‌ها تأثیر ویژه‌ای نهاد بود. برخی از این نویسندگان تنها با نوشته‌های او همسخن بودند و گروهی دیگر، افزون بر همسخنی با نوشته‌هایش با او نشست و برخاست هم داشتند. اگر از تفاوت برداشت‌های این دو گروه از منش و شیوه فکری شایگان بگذریم، از این واقعیت که شایگان توانسته بر این گستره گونه‌گون مخاطبان تأثیر

ناهمزمانی‌ها و گسست و چین و شکن‌هایی که در وجودش آشپانه کرده بودند، نسبت و پیوند برقرار سازد. از این دید، شایگان، خود؛ نمود یک گفت و گوی فراتاریخی بود. او از جهانی می‌آمد که چونان آونگی در میانه شکوه پیوسته سنت‌های گذشته و ساختارهای پرچین و شکن جهان مدرن در گردش بود. همان‌گونه که در جایی گفته، خود را متعلق به دو ساحت می‌دانست؛ ساحت خاکی یا همان جهان واقعی و ساحت آبی یا همان عالم خیال و تصورات. با این حال کوشید تا بتواند این آونگ را در جایی به تعادل برساند. این پرسش‌ها بنیادین بویژه از کتاب "آسیا در برابر غرب" - که بیشترین حجم انتقادهای متوجه خود کرده - تا کتاب "افسون‌زدگی جدید: هویت چهل تکه و تفکر سیار" درمی‌گسترند. در میانه این دو کتاب، شایگان کتاب‌های دیگری هم نوشته که به گونه‌ای حلقه‌های میانجی این کتاب‌ها به شمار می‌روند. اما چهار کتاب پایانی شایگان یعنی "در جست و جوی فضاهای گمشده"، "پنج اقلیم حضور: بحثی درباره شاعرانگی ایرانیان"، بویژه "جنون هشیاری" و "فانوس جادویی زمان" اثرهایی هستند که با آن که با کارهای پیشین او در پیوند هستند، اما راه دیگری را در برابر ما می‌نهند؛ راهی که هم‌زمان دوران جوانی، میان‌سالی، پیری و پایان زندگی شایگان را به هم می‌پیوندد.

**تکانه‌های بنیادین**

پیش از این که نگاهی گذرا به کتاب‌های شایگان بیاوریم، بهتر است دورنمایی از جهان زندگی او را ترسیم کنیم؛ چرا که همان‌گونه که گفته شد - نوشته‌های شایگان جدا از جهان زندگی او نیستند. سپهر خانوادگی، جهان ایرانی - اسلامی و روزگار معاصر، چونان دایره‌هایی درهم و هم‌مرکز، جهان پرتب و تاب شایگان را ساخته‌اند. این دایره‌ها چنان در هم فرورفته‌اند که جداسازی آن‌ها از یکدیگر ناممکن است. مایه‌های بنیادین اندیشه شایگان در محیط ویژه خانوادگی او شکل گرفتند. او در خانواده‌ای چندزبانه و چندفرهنگه زاده و پرورده شد؛ پدرش بازرگانی از ترکان ایران بود و مادرش، بانویی گرجی و سنی مذهب. پدر و مادرش با ترکی عثمانی (استانبولی) با یکدیگر سخن می‌گفتند، مادرش با دایه و پرستار او به زبان روسی و خاله - که همراه خانواده شایگان زندگی می‌کرد - و مادرش به گرجی. ضمن این که مادر شایگان فارسی را با لهجه شیرین گرجی صحبت می‌کرد. او را از کودکی در مدرسه‌ای فرانسوی (سن لویی) در تهران گذاشتند؛ مدرسه‌ای که به دست کشیشان لازاری اداره می‌شد. در همین مدرسه بود که شایگان آهسته آهسته با نموده‌ها و بنیان‌های تمدن مدرن آشنا شد. شایگان در بخشی از خاطرات چاپ نشده‌اش - که در واپسین شماره مجله بخارا به چاپ رسیده - در این باره می‌گوید؛ حضور در این مدرسه سبب شد تا با مفهوم تاریخ و پیشرفت آشنا بشوم و این که در جایی دیگر از جهان، دگرگونی‌هایی رخ نموده که به پیدایی انسان و جامعه‌های دیگرسان از جامعه‌ای که به آن تعلق دارم، دامن زده است. این احساس گنگ که گویی با دو جهان سر و کار دارد؛ جهان مدرسه فرانسوی‌ها و جهان بیرون از آن، بعدها که

شایگان برای تحصیل به اروپا رفت، افزون‌تر شد. به هر روی، شایگان از همان زمان، این شکاف را در وجود خود احساس می‌کرد، اما این احساس شکافی که به تعبیر خودش؛ وجود او را "دو شقه" کرده بود، هنگامی برای او جدی‌تر شد که او را در پانزده سالگی به انگلیس فرستادند. در چهار سالی که شایگان در انگلیس می‌زیست؛ یعنی از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۴، تکانه‌های فرهنگی بیشتری در او زده شد. دوری از خانواده و کشور، هم‌زمان به او احساس استقلال شخصیتی و فکری می‌داد و بهتر می‌توانست با فاصله و درنگ بیشتری به جهانی که به آن تعلق داشت بیندیشد. در این زمان او به بررسی و مطالعه تاریخ ایران پرداخت. کم‌کم این پرسش برای او مطرح شد که چرا و چگونه درست از سده شانزدهم و هفدهم میلادی؛ یعنی با ظهور دکارت ما از گردونه تاریخ بیرون رفتیم و در "تعطیلات" ناخواسته‌ای به سر بردیم؟ اینک آن احساس گنگ دوطرفگی و شکاف، جای خود را به اندیشه و کاوش جدی در یک گسست جدی وجودی، تاریخی و معرفت‌شناختی داده بود. گرچه احساس و آگاهی از این وضعیت دوگانه یا گسست وجودی و تاریخی او را هم‌زمان پرخاشگر و شکست‌زده می‌کرد، اما هیچ‌گاه تا پایان عمر خود - جز اندکی در برش ویژه زمانی که حاصل آن "کتاب آسیا در برابر غرب بود" - بر سویه‌های ناشاد و ناخرسند این آگاهی وجودی تاکید نکرد. شاید به همین دلیل بود که شایگان هیچ‌گاه به اندیشه سیاسی چپ گرایش نیافت؛ گرچه آن را نفی هم نمی‌کرد و همواره با نگاهی فرهنگی و فلسفی به میراث مارکسی می‌نگریست. ضمن این که به ایدئولوژی‌های راست هم گرایش نداشت. از سوی دیگر؛ انضباط پادگانی "پابلیک اسکول انگلیسی" او را بیشتر با آنچه از مدرسه فرانسوی‌ها آموخته بود؛ یعنی بنیان‌های زندگی مدرن آشنا کرد. در انگلیس بود که شایگان با هنر مدرن آشنا شد؛ تئاتر، موسیقی و باله. او بعدها زمانی که به برای تحصیل فلسفه به ژنو رفت، ضمن رفتن به کنسرت‌ها و نمایش‌های گوناگون، در کلاس‌های نقد ادبی دانشگاه شرکت می‌کرد و به خواندن ادبیات مدرن روی آورد. در همین زمان بود که شایگان رمان‌های بزرگ مدرن از جمله "در جست و جوی زمان باز یافته" مارسل پروست را خواند. جالب اینجاست که دو تا از آخرین کتاب‌های او یعنی؛ "جنون هشیاری" و "فانوس جادویی زمان" که به ترتیب درباره شارل بودلر؛ شاعر فرانسوی و مارسل پروست؛ رمان‌نویس فرانسوی هستند، در واقع؛ گونه‌ای بازگشت اندیشه‌کاوانه شایگان در چگونگی علاقه‌اش به ادبیات مدرن به شمار می‌روند. شایگان با همه گرفت‌و‌گیرهایی که در درون خود می‌دید، با گام‌نهادن در مسیر وجودی خود، گونه‌ای رهایی و آزادگی را تجربه کرد. این آزادگی و رهایی که تا پایان عمر بر او پرتو انداخته بود، آرامش ویژه‌ای را وجودش جلوه‌گر می‌ساخت. با این که احساس می‌کرد گویی چندین سده زیسته و شاهد دگرگونی‌های شتابان و برق‌آسایی بوده که ایران و پهنه جهان را درنوردیده بودند، اما همواره با "طنز خاص انگلیسی" و البته نگرشی خیام‌وار که حاکی از نگاه و منشی منصفانه و گونه‌ای "فاجعه‌زدایی" از رخداد‌های ناگوار زندگی

بود، به همه چیز می‌نگریست. تو گویی چون "من خسته‌دل" حافظ در اندرون خود فغانی داشت؛ غوغای روزگاری که شکیب‌دلانه با گوش جان شنوده بود، اما آن را با بیست دهان برای ما باز می‌گفت. افزون بر این‌ها، شایگان به مانند هر فرد دیگری تنهایی ویژه خود را داشت. با این تفاوت که او بر تنهایی خود آگاه بود و به واسطه آن فردیت و یکتایی وجودی خود را یافته بود. در واقع؛ روایت صادقانه شایگان از اسطوره‌های فردی خود بود که همه را خود فریفته می‌کرد و شایداز همین جا بتوان راز همسخنی شایگان را با مخاطبان بی‌شمار زمانه‌اش دریافت. به نظر نگارنده یکی از آن اسطوره‌هایی که زندگی او را دگرگون کرده بود، آخرین سخنانی بود که پدرش خطاب به وی گفته بود و تا پایان عمر در ذهن او ماندگار و اسطوره زندگانی او شده بود. زمانی که پدرش پی برد که فرزندش حرفه او را پیشه نخواهد کرد، پسر را خواست و به او گفت: "بین من و تو یک اختلاف طبقاتی و فرهنگی به وجود آمده... من بازرگانی سنتی مانده‌ام و تو دچار نوعی اشرافیت ذهنی شده‌ای. حال هر کاری که مایلی بکن، تا زنده‌ام از تو حمایت خواهم کرد... ولی هر چه پیش آید و هر تصمیمی که می‌خواهی بگیری، یک چیز را بدان: انسان بودن بالاتر از همه چیز است." این همان اسطوره‌ای است که مسیر زندگی شایگان را تعیین می‌کند؛ اسطوره‌ای که در عین این که گواه استقلال پسر از پدر است، تأیید پدر را هم در خود دارد.

### جهان نسبت‌ها

شایگان را باید اندیشمند گسست‌های وجودی دانست. او درباره این گسست‌ها که وجودش را دربر گرفته بودند، پرسش‌هایی جدی در انداخت. شایگان بخوبی پی برده بود که این گسست تنها ویژه ایرانی‌ها نیست؛ ساکنان همه تمدن‌های کهن از جمله تمدن هندی، تمدن چینی و تمدن ژاپنی، هر یک به شیوه ویژه خود آن را از سر می‌گذرانند. این نکته انگیزه‌ای شد تا به شناخت تمدن‌های کهن آسیا روی آورد؛ بویژه تمدن هند که شایگان نقش آن را در آسیا با نقش تمدن یونان در غرب می‌سنجید. از دید او تمدن هندی سده ششم پیش از میلاد یک آزمایشگاه بزرگ فلسفی است که در آن همه گونه‌گرایش فکری می‌توان یافت؛ از ماده‌گرایان تا دوبن‌انگاران (معتقدان به ثنویت)، اندیشه‌های شگفت و رازوار اوپانیشاده‌ها، آیین جین و بودا. این گونه‌گونی اندیشه و فکر را بی آن که محدودیتی بر آن باشد، تنها می‌توان در یونان باستان سراغ گرفت. شایگان در سوئیس در کنار خواندن فلسفه، به کلاس‌های تاریخ اسطوره‌های هند "ژان هریر"؛ هندشناس نیز می‌رفت. او سپس به آموختن زبان سانسکریت پرداخت و بعدها در آشنایی با هانری کربن، به مطالعات تطبیقی علاقه‌مند شد. کتاب "آیین هندو و عرفان اسلامی" که پایان‌نامه دکترای او با این شوق‌شناس فرانسوی بود، حاصل این دوران است. شایگان بواسطه احساس دینی که به هانری کربن می‌کرد، بعدها کتابی درباره او با نام "هانری کربن: آفاق معنوی تفکر معنوی در اسلام ایرانی" به فرانسه نگاشت. در ضمن در سال‌های ۴۰ شایگان با برخی از بزرگان و فرزندان اسلام از جمله: علامه طباطبایی و سید

جلال‌الدین آشتیانی نشست و برخاست پیدا کرد. این نشست و برخاست‌ها تأثیری فراوانی بر رویکردهای فکری شایگان در خصوص معنویت داشت. شایگان در کتاب "آیین هندو و عرفان اسلامی" بر این نظر است که اگر ساختارهای بنیادین اندیشه عرفانی را در نظر بگیریم، می‌توانیم میان آن‌ها نسبت‌هایی را بیابیم اما این به آن معنا نیست که آن‌ها عین یکدیگرند. بر همین پایه بود که او کوشید تا نسبت‌های عرفانی آیین هندو و اسلام را در کتاب "آیین هندو و عرفان اسلامی" بیابد و به بررسی بگذارد. شایگان این کتاب را حاصل گوشه‌گیری چندین ساله خود خواسته‌اش از جهان خوانده‌است، به گونه‌ای که وقتی برای دفاع از پایان‌نامه خود به دانشگاه سوربن رفته بود، تازه پی برده بود که دانشگاه به دلیل شورش می (۱۹۶۸) بسته شده! شایگان در سال‌های ۱۳۴۰ در گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران به آموزش زبان سانسکریت می‌پرداخت. کتاب "ادیان و مکتب‌های فلسفی هند" فرآورده همین دوران است. او در دیباچه این کتاب که یکی از کتاب‌های منبع در زمینه هندشناسی در ایران است، با بهره‌گیری از اندیشه‌های "ژرژ دومزیل"؛ فرهنگ و اسطوره‌شناس فرانسوی، می‌کوشد از نگاهی دیگر جامعه هند باستان و سنت‌های فرهنگی و اسطوره‌ای و فلسفی آن را به بررسی و کاوش بگذارد. از دید شایگان ایدئولوژی سه‌بخشی یا سه‌گانه هند و اروپایی - که دومزیل در کتاب‌هایش به شرح آن پرداخته - در ساختار اجتماعی، فرهنگی و فکری هند باز یافتنی است. شایگان با این دیباچه می‌کوشد تا به خواننده درکی علمی از فرایند دگرگونی‌های فرهنگی و فلسفی تمدن هند باستان بدهد. بررسی‌ها و مطالعات پیگیر شایگان در تمدن هند به فهم او در خصوص شناخت اسطوره، فلسفه و پیوندهای تمدنی کمک شایانی کرد.

### ژرف ساخت‌های تمدنی

در این دوران پرسش بنیادین شایگان این بود که چرا تمدن‌های بزرگ و کهن آسیایی درست از زمانی که تمدن مدرن پدید آمده، از گردونه تاریخ بیرون ماندند و از زایایی بازماندند و این که تمدن‌های سنتی چه پیوندی با تمدن مدرن دارند. این پرسش‌ها به نگارش دو کتاب "بت‌های ذهنی و خاطره ازلی" و "آسیا در برابر غرب" انجامید. شایگان در این دوران از یک سو، می‌خواهد به سویه‌های همسان و مشترک تمدن‌های آسیایی راه ببرد و شناختی تطبیقی از آن‌ها به دست بیاورد و از دیگر سو، بر آن است تا نسبت میان تمدن‌های کهن و تمدن مدرن را دریابد و از این راه زمینه‌های گفت‌وگو میان آن‌ها را فراهم آورد. به همین دلیل نخست می‌کوشد تا گوهره تمدن‌های آسیایی را بشناسد. اسطوره‌ها یا ساحت‌های نمادین فرهنگ، ابزارهای زبانی و بیانی مشترک میان تمدن‌ها هستند. از همین رو شایگان در کتاب "بت‌های ذهنی و خاطره ازلی" به این ساحت‌های بنیادین می‌پردازد. شایگان در این کتاب بیش از همه زیر تأثیر سه اندیشمند و اسطوره‌شناس بزرگ؛ یعنی یونگ، الیاده و کاسیرر است. از دید شایگان نمادهای اسطوره‌ای می‌توانند به مقایسه میان فرهنگ‌ها

است. غرب‌زدگی آن گونه که جلال آل احمد می‌گفت، غربی شدن نیست. غرب‌زدگی برآیند نادانی ما نسبت به شناخت غرب است؛ یعنی وضعیتی که می‌پنداریم غرب را می‌شناسیم، اما برآستی آن را نمی‌شناسیم. از سوی دیگر، انسان آسیایی سنت خود را نیز بدرستی نمی‌شناسد، اما گمان می‌کند که می‌شناسد. بنابراین دچار "توهم مضاعفی" است که برآیند وضعیت "نه این و نه آن" است؛ یعنی انسان آسیایی نه از غرب شناخت درستی دارد و نه از سنت‌های باشکوه گذشته خود؛ بنابراین دچار "از خود بیگانگی مضاعف" است. در چنین وضعیتی همه دچار توهم‌های بزرگ هستیم؛ یعنی از یک سو؛ می‌پنداریم که با سنت‌های غنی گذشته در پیوندیم و از سوی دیگر؛ چون روزانه با نمودهای فن‌آورانه مدرن سر و کار داریم، گمان می‌بریم که اندیشه مدرن را می‌شناسیم، اما این گونه نیست. در هر حال آنچه از این توهم بزرگ حاصل می‌شود، چیزی جز ایدئولوژی نیست. تار و پود ایدئولوژی از همین توهم‌های بزرگ بافته می‌شود. انسان آسیایی از دید شایگان، فرد ایدئولوژی زده‌ای است که ناچار به پر کردن شکاف‌ها و گسست‌های هویتی خود با ملات (ملاط) ایدئولوژی است؛ بی‌ریشه است. شایگان مفهوم "گسست" را که از دوران کودکی در خود حس می‌کرد، در این کتاب بخوبی به تحلیل می‌گذارد. کتاب نشان می‌دهد که خود نویسنده در جایگاهی بینابین ایستاده است. شایگان از این جایگاه در کتاب‌های بعدی خود؛ بویژه "نگاه شکسته: اسکیزوفرنی فرهنگی" و "افسون زدگی جدید" به اسکیزوفرنی یاد می‌کند. البته شایگان در کتاب "افسون زدگی جدید" گستره این جایگاه (اسکیزوفرنیک) را بواسطه جهانی‌شدن و مجازی‌سازی فراخ در نظر می‌گیرد و آن را به همه مردمان سیاره تسری می‌دهد. در آغاز اشاره کردیم که اندیشه شایگان را نمی‌توان بیرون از بافت جهانی آن شناخت. اندیشه بازگشت به خویش‌تن هم که در کتاب "آسیا در برابر غرب" در انداخته شده می‌تواند بازتابی از جنبش‌های فرهنگی و اجتماعی که در سال‌های ۶۰ و ۷۰، نخست در آمریکا و سپس در اروپا رخ نمودند، باشد. میراث این جنبش‌ها که به جنبش‌های ضد فرهنگ شناخته می‌شوند، به پسامدرنیته رسید. در این جنبش‌ها توجه به دین‌ها و معنویت‌های شرقی مطرح بود؛ گونه‌ای بازگشت به چیزی که همزمان در ایران به صورت بازگشت به خویش‌تن نمودار شد. این نکته را هم باید افزود که نویسنده در پایان کتاب "آسیا در برابر غرب" در فصلی با عنوان "تاریک اندیشی جدید" نسبت به نکته‌هایی که در کتاب آمده هشدار می‌دهد؛ از جمله این که اگر این بازگشت به خویش‌تن همراه با انتقاد نباشد می‌تواند به یک آگاهی دروغین بیانجامد. همین نگاه انتقادی مایه‌های کتاب بعدی شایگان را می‌سازند.

### یک چرخش و چشم‌انداز تازه

پس از پیروزی انقلاب اسلامی داریوش شایگان به فرانسه رفت و حدود یازده سال در آنجا بود. این دوری از میهن شایگان را به چرخشی جدی در برخی از دیدگاه‌هایش کشاند. گرچه - همان گونه که در بالا اشاره کردیم - در فصل

کمک کنند؛ چرا که این نمادها صورت‌های گونه‌گون کهن‌الگوها هستند و در واقع؛ سیر کهن‌الگوها را از فرهنگی به فرهنگی دیگر نشان می‌دهند. از دید شایگان اسطوره بنیادی‌ترین نقطه اشتراک تمدن‌هاست. تجربه انسان با امر قدسی از طریق زبان نماد یا همان اسطوره بیان می‌شود. اگر بخواهیم به زبان کانتی بگوییم؛ اسطوره در میان ساحت پدیداری و ساحت نومنسی پدیده‌ها آشیا دارد. یا به زبان لکانی؛ در میانه امر نمادین و امر خیالی در نوسان است؛ یعنی اسطوره هم، پایی در جهان واقعیت دارد و هم پایی در جهان خیال. بر پایه همین تعبیر است که می‌توان اسطوره را به برداشت کربنی همان "عالم مثال یا خیال" نزدیک دانست. در هر حال شایگان با کتاب "بت‌های ذهنی و خاطره ازلی" می‌کوشد تا خواننده را به سطح بنیادی و مشترک تمدن‌ها ببرد. او در این کتاب مقاله مفصلی درباره بینش اسطوره‌ای دارد. از دید شایگان این فضای تمثیلی و نمادین (اسطوره) در همه تمدن‌های شرقی و غربی حضور دارد و زبان مشترک همه عارفان بزرگ است، اما از دوران دکارت پیوند انسان با عالم خیال یا همان ساحت اسطوره‌ای می‌گسلد؛ چرا که دنیای دکارت جهان دوگانه انگاری تن و روان (روح) است. دنیای خیال و اسطوره درست در میانه این دو جوهر جای گرفته‌بود.

### چنبره ایدئولوژی

اکنون که شایگان با کتاب "بت‌های ذهنی و خاطره ازلی" به ژرف‌ساخت‌های تمدنی راه یافته‌بود، می‌توانست گام بعدی خود را که تحلیل تمدن‌های کهن آسیایی و نسبت آن‌ها با تمدن مدرن بود، به آسانی بردارد. به همین دلیل، بخش‌هایی از کتاب لحنی نوستالژیک دارد و با تأثیر از هایدگر و نیچه خواستار بازگشت به خویش‌تنی شرقی است. با این همه در عینی که نویسنده بر غنای سنت‌های مشترک آسیایی تأکید دارد، اما در همان حال نمی‌تواند چشم خود را بر دستاوردهای تمدن مدرن ببندد. از این روی، به نظر می‌رسد که نویسنده در به دنبال یافتن زمینه‌های گفت‌وگو میان تمدن مدرن و تمدن‌های آسیایی است که اینک بیرون از گردونه تاریخ ایستاده‌اند. شایگان بعدها از این وضعیت به "تعطیلات در تاریخ" تعبیر کرد. به نظر شایگان، وضعیت "نه این و نه آن"، خودویژگی مردمانی است که در این تمدن‌ها و در حاشیه تاریخ روزگار می‌گذرانند؛ وضعیتی که آرام خود شایگان را هم ربوده و او را در ساحت‌های گوناگون وجود سرگردان کرده‌بود. کتاب "افسون‌زدگی جدید: هویت چهل تکه و تفکر سیار" گسترش یافته همین انسان سرگردان در قلم‌های وجودی است که البته به گونه‌شناسی انسان کوچنده یا مهاجر والایش یافته‌است. هنگامی که شایگان کتاب "آسیا در برابر غرب" را می‌نوشت، با فریاد آشنا بود. او همراه با چندین تن دیگر در نشست‌هایی که فرید در خانه امیرحسین جهانگلو برگزار می‌کرد، حضور می‌یافت. او زیر تأثیر فرید به پرسش از تقدیر تاریخی تمدن‌ها در برابر تمدن غرب می‌پرداخت، اما با این تفاوت که مفهوم "غرب‌زدگی" او را در معنایی متفاوت به کار می‌گیرد. از دید شایگان غرب زدگی بیماری

کرد؟ شایگان پاسخ این پرسش را در این کتاب می‌دهد؛ زیرا می‌خواهد نسبت خود را با انقلاب روشن سازد. به نظر او دینی که انقلاب می‌کند، خواه‌ناخواه به قلمرو تاریخ وارد می‌شود و ناچار از پذیرش بایسته‌ها (الزامات) تاریخی است. در چنین وضعیتی دین به ایدئولوژی بدل می‌شود و کارکردی ایدئولوژیک می‌یابد. این برداشت بعدها بر اندیشه روشنفکران دینی از جمله دکتر سروش بویژه در کتاب "فربه‌تر از ایدئولوژی" تأثیر گذاشت. کتاب دیگری که شایگان در پی کتاب "انقلاب دینی چیست؟" نگاشت، "نگاه شکسته: اسکیزوفرنی فرهنگی" نام دارد. شایگان در این کتاب به گونه‌شناسی انسان ایرانی در هنگامه پس از انقلاب اسلامی پرداخته‌اند. او در این کتاب می‌خواهد به این پرسش پاسخ بدهد که آیا انسان ایرانی پس از انقلاب، سنتی است یا مدرن؟ به نظر شایگان تقابل‌های دو جهان مدرن و سنتی در انسان ایرانی حل نشده باقی مانده‌اند. این مساله به دوبارگی فرهنگی در جامعه ایرانی دامن زده که شایگان از آن به "اسکیزوفرنی فرهنگی" تعبیر می‌کند. از دید شایگان چنین انسانی به تلویزیونی می‌ماند که از دو سرچشمه تصویر بگیرد و بر هم منطبق کند. تردیدی نیست که این درهم‌شدن یا تداخل تصویرها به کژفهمی یا بدفهمی می‌انجامد. با این حال، شایگان بر این نظر است که شاید بتوان این دوبارگی را به گونه‌ای رام کرد و آن را به سان یک امکان پذیرفت؛ امکان فهم جهان‌های گوناگون وجود و لایه‌های متفاوت تاریخ. از دید شایگان نخستین گام، آگاهی از این وضعیت است، اما اگر این آگاهی صورت نگیرد، افسون این وضعیت می‌شویم.

### تفکر کولی‌وار؛ هویت شبکه‌ای

اکنون که به اینجا رسیدیم، سخن گفتن از کتاب "افسون‌زدگی جدید: هویت چهل تکه و تفکر سیار" آسان می‌نماید؛ زیرا همه آنچه را که شایگان در کتاب‌های پیشین خود گفته و یا آسیب‌شناسی و تحلیل کرده در این کتاب به گونه‌ای جدید کنار هم آمده‌اند. با این تفاوت که میان نخستین کتاب او؛ یعنی "ادیان و مکتب‌های فلسفی هند" و کتاب "افسون‌زدگی جدید" راهی سی و چهار ساله پیموده شده است. در این فاصله زمانی، دگرگونی‌های بی‌شماری در زمینه‌های گوناگون معرفت، تکنولوژی، علم و هنر رخ نموده است؛ از جمله: انقلاب الکترونیک و در پی آن؛ انقلاب ارتباطات، مجازی‌سازی و پیدایی دهکده جهانی یا جهان شبکه‌ای و نیز ظهور پسامدرنیته و آگاهی سیاره‌ای. جالب اینجاست که شایگان با این دگرگونی‌ها همگام شده و نگاه‌ها و تحلیل‌های خود را همسو با آن‌ها به پیش برده است. از این جهت می‌توان کتاب "افسون‌زدگی جدید" را به نوعی فلسفه جهان مجازی دانست که شایگان با بهره‌گیری از اندیشه‌های فیلسوفان پسامدرن بویژه ژیل دلوز و جیانی واتیمو کوشیده تا وضعیت وجودی انسان هم‌روزگار ما را در آن به تحلیل بگذارد. تز بنیادین شایگان در کتاب "افسون‌زدگی جدید" این است که جهان امروز پس از آن که بر اثر پیدایی نگاه علمی و معرفت‌شناختی افسون‌زدایی شده بود، امروزه با بازگشت

پایانی کتاب "آسیا در برابر غرب" رد پای این بازنگری و انتقاد را می‌توان دید. در همین دوران توجه شایگان به مکتب انتقادی فرانکفورت جلب شده بود. شایگان با بهره‌گیری از مایه‌های فکری و نقادانه مکتب فرانکفورت، گرایش انتقادی نسبت به برخی از دیدگاه‌های پیشین خود پیدا کرد. حاصل این بازکاوی‌ها و بازنگری‌ها کتاب "انقلاب دینی چیست؟" بود. این کتاب با این که به فارسی برگردانده شده اما هنوز مجوز چاپ نگرفته است. انقلاب دینی چیست؟ در میان کتاب‌های شایگان، کتاب دشواری است. شاید فلسفی‌ترین کار او باشد. این کتاب که در سال ۱۹۸۲ نگاشته شده و اکنون نویسنده به رخدادهای مهم زمانه‌اش بویژه انقلاب ۱۹۷۹ ایران بود. گرچه پیشتر شایگان در مقاله‌ای با عنوان "وحدت کلمه چیست و غرب‌زدگی کدام است" در مجله آیندگان شماره ۱۴ فروردین ۱۳۵۸ موضع خود را درباره انقلاب اسلامی بیان کرده بود. او در این مقاله ضمن اشاره به نقش گروه‌های اجتماعی گوناگون در انقلاب اسلامی، به چگونگی تقسیم کار آن‌ها در فرادای انقلاب اشاره می‌کند. نگاه شایگان به گروه‌های اجتماعی حاضر در انقلاب برخاسته از نگاه ویژه فلسفی او بود و عاری از سویه‌های ایدئولوژیک. در این نگاه فلسفی سه مولفه: معنویت، عقلانیت و تغییرخواهی، هر یک، ویژگی سه گروه حاضر در انقلاب بودند. به نظر می‌رسد که شایگان در این مقاله، انقلاب اسلامی را آغازگر گفتمانی در تاریخ بشر می‌داند که از طریق آن می‌توان بر جدایی وجودی میان شرق و غرب پیره شد. شایگان در این مقاله برخی از ایده‌های خود در کتاب "آسیا در برابر غرب" را گسترش می‌دهد؛ از جمله این که شرق و غرب دو نحوه حضور انسان در جهان هستند. شایگان از یک سو؛ انقلاب اسلامی را زمینه و محملی برای آشتی این دو نحوه وجودی می‌داند و از سوی دیگر؛ سکوی پرشی برای رسیدن به یک جمهوری دمکراتیک در ایران. شایگان در کتاب "انقلاب دینی چیست؟" به بررسی مفهوم انقلاب، دین و ایدئولوژی می‌پردازد. او برای این منظور ناچار به بررسی انقلاب‌های مهم از جمله انقلاب فرانسه می‌شود. شایگان در بخشی از این کتاب دوباره سراغ پرسش‌های بنیادینی که در کتاب "آسیا در برابر غرب" در انداخته بود می‌رود؛ این که چگونه ساختارهای اندیشه سنتی با شکوفایی عصر علم و فن‌آوری فرومی‌پاشند. او در بخش دیگری از کتاب به سرنوشت تمدن‌های آسیایی در برابر دگرگونی‌های جهان غرب اشاره می‌کند. به نظر او تمدن‌های بزرگ در عصر مدرنیته کوشیدند نقش خود را به شکل گذشته ادامه بدهند، اما تنها به همسوسازی مفهوم‌های خود با مفهوم‌های سنتی خود پرداختند. در واقع؛ آنچه از این تمدن‌ها در دوران مدرن برون می‌تراوید، جامعه‌های عاریه‌ای بودند که بر اندام مقوله‌های سنتی دوخته شده بودند. پرسش‌های بنیادین شایگان در این کتاب این است که اگر انقلاب یک مفهوم مدرن است، چه نسبتی با دین که متعلق به جهان سنت است می‌تواند داشته باشد و اگر انقلابی به نام دین انجام گیرد، در این صورت دین چه سرنوشت و وضعیتی پیدا خواهد

ساختارهای سنتی و کهن واپس زده، از نو افسون زده شده. بی‌گمان فرایند مجازی‌سازی و جهانی‌شدن به این پدیده دامن زده است. بر این پایه، امروزه همه اطلاعات و آگاهی‌های بشر از عصر پارینه سنگی تا عصر شاهراه‌های ابراطلاعاتی ابراز وجود می‌کنند و بهره خود را می‌جویند. در چنین پارادایمی گونه‌ای آگاهی شبکه‌ای و پویا پدید آمده است. اگر گونه‌شناسی انسان "آسیا در برابر غرب"؛ فرد ایدئولوژی زده و گونه‌شناسی کتاب‌های "انقلاب دینی چیست؟" و "نگاه شکسته: اسکیزوفرنی فرهنگی"؛ انسان دوباره و شیذوفرنیک‌بود، اینک انسان "افسون‌زدگی جدید" گونه‌ای جهش یافته است. به این معنا که او با گذار از ساخت‌های ایدئولوژیک و اسکیزوفرنیک، به مهاجری بدل شده که در فضاهای گوناگون وجود در گشت و گذار است. تو گویی چنین انسانی میراث‌بر سرتاسر آگاهی‌های بشری از پیشاتاریخ تا به امروز است. او در این فضاها سرگردان و البته هردم ناچار از مرقع‌سازی (بریکولاژ) از انباره بیکران آگاهی بشری است؛ چون متافیزیک‌ها و هستی‌شناسی‌های کهن فروپاشیده‌اند و نظام سلسله‌مراتبی آن‌ها جای خود را به نظام ارتباطی و شبکه‌ای داده است. در چنین فضایی هر انسانی به قدر توان و نیاز و وجودی خود از یک قلمرو وجودی به قلمرو دیگر می‌رود و توشه برمی‌دارد، اما کوله‌باری که در این سیر و سفر همراه اوست، همیشگی نیست و او همواره می‌تواند آن را با کوله‌بارهای دیگر جایگزین سازد. به همین دلیل، انسان امروز به سوزهای بازیگوش و خلاق بدل شده است. البته به نظر شایگان همه این‌ها در پرتو پذیرش دمکراسی و حقوق بشر به دست می‌آید. با این همه خطر مرقع‌سازی ایدئولوژیک - که شایگان به آن در کتاب‌های پیشین خود اشاره کرده بود - همواره وجود دارد.

### لنگرگاه نگاه

برای فردی مانند شایگان که در ساختارهای فرهنگی تمدن‌های آسیایی و مدرن کاویده بود، این نکته بخوبی آشکار بود که در میان تمدن‌های یادشده هیچ تمدنی به مانند تمدن ایرانی با شعر و شاعری پیوند نخورده است. افزون بر این - همان گونه که در آغاز اشاره کردیم - معلم سرخانه شایگان او را با سروده‌های شاعران کلاسیک ایران از جمله: سعدی، حافظ، مولانا و فردوسی آشنا کرده بود. به هر روی، از دید شایگان پیوند ایرانیان با شعر از فراز سده‌ها تا به امروز ادامه داشته و هیچ‌گاه نگسسته است. در واقع؛ ایرانیان در قالب شعر اندیشیده‌اند و تفکر ایرانی همیشه رنگی از شعر داشته است. بر این پایه بود که شایگان کتاب "پنج اقلیم حضور؛ بحثی در شاعرانگی ایرانیان" را که به بررسی ویژگی‌های شاعرانگی ایرانیان می‌پردازد، نگاشت. لازم به یادآوری است که طرح نخست کتاب به سال ۱۹۸۳ بر می‌گردد؛ یعنی زمانی که مجله "انود فیلوزوفیک" پیشنهاد شایگان را برای نگارش مقاله‌ای با عنوان "پنج اقلیم حضور" می‌پذیرد. بعدها شایگان طرح کلی آنچه را که در ذهن داشته با دوستش، شادروان شاهرخ مسکوب در میان می‌گذارد و سرانجام به یاری او این کار را به سرانجام می‌رساند. شایگان در دیباچه این کتاب می‌نویسد؛ هیچ ملتی را نمی‌توان یافت که به مانند ایرانیان سروده‌های شاعران بزرگ خود را چاشنی گفتار و استدلال‌های روزانه خود بکنند. او در این باره می‌نویسد: "ایرانیان مسحور نبوغ گرانمایه شاعران‌شان دمی از حضور فعال آن‌ها غافل نمی‌مانند". به نظر شایگان

### آینده در خشان هنر ایرانی

"در جست و جوی فضاهای گمشده"، "پنج اقلیم حضور؛ بحثی درباره شاعرانگی ایرانیان"، "جنون هشیاری" و "فانوس جادویی زمان" در میان کتاب‌های شایگان، آثاری هستند که به طور ویژه به هنر و ادبیات می‌پردازند. البته پیشتر شایگان در سال ۱۹۷۲ دفتر سروده‌های خود را در فرانسه به چاپ رسانده بود. این کتاب که "از دریا به دریا ... از ساحل به ساحل" نام دارد، مجموع شعرهای شایگان به زبان فرانسه را در بر دارد که با مقدمه هانری کربن به چاپ رسیده است. کتاب "در جست و جوی فضاهای گمشده" نخستین کتاب شایگان است که به هنرهای تجسمی می‌پردازد. بیشتر مقاله‌های این کتاب پیشتر در مجله‌های گوناگون در ایران به چاپ رسیده‌اند و برخی دیگر در مجله‌ها و مجموعه‌های فرانسه زبان. شایگان در دیباچه این کتاب نخست از نحوه آشنایی خود با هنر غربی می‌گوید و این که چگونه در سفر خود به ایتالیا و سپس فرانسه در دوران نوجوانی از شکوه معماری شهرهای بزرگ اروپا شگفت زده شده بود. او در ادامه می‌نویسد که سپس علاقه‌اش به هنر هند و به دنبال آن، هنر ایران جلب شد و بعدها که به خاور دور سفر کرد به هنر کشورهای چین و ژاپن علاقه‌مند شد. کتاب نشان می‌دهد که شایگان در کنار کاوش در تمدن‌های

پیوند ایرانی‌ها با شاعران بزرگ‌شان به نحوی بوده که گویی آن‌ها همیشه حضور دارند؛ تو گویی حافظ، سعدی، مولانا، خیام و فردوسی برای ایرانیان معاصر هستند. بی‌گمان درخشان‌ترین مقاله این مجموعه، مقاله‌ای است که شایگان با عنوان "لحظه‌های برق‌آسای حضور" درباره خیام نوشته شده است. لازم به یادآوری است که شایگان از دوران نوجوانی به سروده‌های خیام علاقه فراوانی پیدا کرده بود. او در بخشی از خاطرات چاپ‌نشده‌اش در این باره می‌گوید: پیش از سفر به اروپا رباعیات خیام به همراه برگردان فرانسه آن و برگردان معروف فیتز جرالده به انگلیسی به دستش رسیده بود. او روز و شب این رباعیات را می‌خواند و احساس می‌کرد سروده‌های خیام پاسخ معماهای زندگی را در خود دارند. بینش خیامی حتی زمانی که در غرب تحصیل می‌کرد بر ذهن او چیره شده بود؛ این جهان‌بینی مبتنی بر ناپایداری دنیایی که مانند ریگ بیابان فرار است، لنگرگاه نگاهم به دنیا شد. آنچه در رباعیات خیام برای شایگان جالب بود، جهان‌بینی سراسر نیهیلیستی این شاعر بزرگ بود؛ جهان‌بینی‌ای که به نگرش بودایی بسیار نزدیک بود. شایگان خیام را "مظهر نوعی تعارض در نبوغ ایرانی" می‌دانست. شاید بواسطه همین "تعارض" بود که میان خود و خیام پیوندی وجودی می‌دید. به همین دلیل از دیدی، شایگان خیامی دانست. شاعر گسست از میان چهار کتاب پایانی شایگان، ۲ کتاب "جنون هشیاری" و "فانوس جادویی زمان" که به ترتیب درباره بودلر و پروست هستند، شاید در نگاه نخست کتاب‌هایی به نظر برسند که چندان با دیگر کارهای شایگان هم‌نوا نباشند. با این حال، با دقت در سیر زندگی شایگان پی می‌بریم که این گونه نیست. آن گونه که از زندگی او می‌دانیم، شایگان از جوانی بویژه هنگامی که در انگلیس و سوئیس بود به بودلر علاقه‌مند شده بود و آثار او را می‌خواند. از سوی دیگر، هنگامی که در دانشگاه ژنو بود بر سر کلاس‌های نقد ادبی می‌رفت. ضمن این که او از دوران جوانی به رمان علاقه عجیبی داشت و در جایی گفته که از رمان بیشتر از فلسفه آموخته است. به جز علاقه دوران جوانی، این که چرا شایگان به بودلر و پروست پرداخت و جایگاه این دو کتاب در جغرافیای فکری شایگان کجاست و چه نسبتی با کلیت اندیشه‌های کانونی او پیدا می‌کنند، در حوصله این مقاله نمی‌گنجد، اما به طور فشرده می‌توان چند نکته را در این زمینه روشن کرد. این را هم بگویم که نگاه و نثر شایگان به نثر شاعرانه نزدیک‌تر است. کمتر نوشته‌ای از شایگان می‌توان یافت که در بردارنده استدلال‌ها و بحث‌های فلسفی از گونه آثار فیلسوفان باشد. از این دید شاید بتوان شایگان را بیشتر حکیمی ذوقی دانست. از سویی دیگر؛ شاید شایگان با پرداختن به این دو شاعر و نویسنده بزرگ فرانسوی می‌خواسته به گونه‌ای دین خود را به فرهنگ و هنر فرانسه بگذارد. با این حال، به طور کلی درباره بازگشت شایگان به قلمرو شعر و رمان در پایان عمرش باید گفت که او در شعر آنچه را می‌جسته که زمانی در حین کاوش و شناخت تمدن‌ها

به آن نظر داشته‌است؛ یعنی عالم مثال یا خیال؛ جهانی معنوی که بنیان مشترک تمدن‌های کهن بشری است. اما این ساحت معنوی یا به تعبیر شایگان؛ "روزنه‌ای به وجه دیگر واقعیات" با پیدایی جهان مدرن به پس‌رانده و سرکوب می‌شود. با این که شایگان در کتاب "افسون زدگی جدید" در جست و جوی "قاره گمشده روح" به سنت‌های مشترک عرفانی در شرق و غرب اشاره می‌کند، اما به نظر می‌رسد که با نگارش کتاب "جنون هشیاری" خواسته تا عالم خیال را در پرتو شعر به تماشا بنشیند؛ چرا که به تعبیر نویس، شاعر رمانتیک آلمانی، هر چه شاعرانه‌تر واقعی‌تر. شایگان به مانند نیچه و هایدگر به هنر مرتبه والا می‌دهد؛ همان مرتبه‌ای که سنت‌های دینی در گذشته داشتند. اما این که چرا شایگان بودلر را برای منظور برگزیده - گذشته از علاقه او از دوران نوجوانی به بودلر - به این دلیل است که این شاعر تاثیر بسزایی بر فضای ادبی انگلیس، ایتالیا، آلمان و روسیه گذاشته است. شایگان در جایی از همانندی‌های خود با بودلر می‌گوید و این که این شاعر چون خود او دارای بینشی اسکیزوفرنیک است. از این نظر بودلر به قلمروهایی در آمده که هیچ‌یک از همگنانش جرات ورود به آن را نداشتند. به همین دلیل شعر بودلر یک گسست بزرگ در ادبیات اروپا به شمار می‌رود. والتر بنیامین هم از گسست‌های بودلری سخن می‌گوید. از دید شایگان شعر بودلر با گسستی بنیادین آغاز می‌شود، اما با گریز به تمثیل، چیزها را بازمی‌یابد. پدیده تمثیل‌سازی در شعر بودلر برای شایگان اهمیت فراوانی دارد. به نظر او بودلر با تمثیل‌سازی از چیزها به آن‌ها چهره‌ای انسانی می‌بخشد، آن‌ها را بازمی‌یابد و به آن‌ها "مکان‌های وجود" می‌دهد. به همین دلیل کلام شاعرانه با بودلر شان هستی‌شناختی پیدا می‌کند و این گونه، تخیل هم چهره‌ای هستی‌شناختی می‌یابد. برای بودلر پدیدارهای جهان حکم نشانه‌های "هیروگلیف" را دارند که شاعر در جایگاه مترجم و گزارنده، راز و رمز آن‌ها را می‌گشاید و حقیقت فرایشت آن‌ها را بازمی‌نمایاند. از دید شایگان بودلر در ذهن انسان مدرن حضوری فراگیر یافته است؛ چرا که او بهره‌ای از جان و روح انسانیرا در پس پشت چیزها و پدیده‌ها می‌دید و نمایان می‌کرد.

### تجربه‌ای ناب

داستان شایگان و نگارش واپسین کتاب او، "فانوس جادویی زمان" هم بیرون از دل سپردگی‌های پنجاه ساله او نبوده است. آن گونه که گفته شد، شایگان در دوران زندگانی خود علاقه فراوانی به رمان داشت و بویژه رمان "در جست و جوی زمان باز یافته" را یک بار هنگامی که در سوئیس دانشجو بود و بار دیگر هنگامی که به ایران بازگشت، خواند. از فحوای کتاب "فانوس جادویی زمان" می‌توان پی برد که رمان پروست تکانه بزرگی در شایگان پدید آورده است. این تکانه حاصل سیر و سلوکی است که رمان پروست، بیان‌گر آن است. در واقع؛ به نظر می‌رسد که رمان پروست شایگان را در پایان عمر با تنهایی و خلوت ویژه‌اش روبرو کرده باشد؛ همان تنهایی وجودی که آغازگاه



سیر و سلوک خود شایگان بوده است. از این جهت، پربیراه نیست اگر بگوییم که این رمان روزنه‌های نویینی به درون شایگان گشوده. وقتی کتاب را می‌خوانیم می‌توانیم از لابلای آن حس سرمستی و سرخوشانه نویسنده را از رویاروی اش با رمان پروست دریابیم. برای نمونه شایگان در جایی از مقدمه کتابش می‌نویسد: "پروست با تمهیدات منحصر به فردی که می‌اندیشد، می‌کوشد خواننده را در جریان آفرینش اثر سهیم سازد و او را به درون دنیایی فراخواند که نه دنیای نویسنده است بلکه در حقیقت دنیای درونی خود اوست. با این توضیح فقط راوی نیست که مسیر سیر و سلوک خویش را می‌پیماید، بلکه هر خواننده‌ای که عزم خواندن کند در برابر این پرسش قرار می‌گیرد که آیا از پس طی طریقی چنین طولانی و ریاضت‌وار بر می‌آید؟" از همه این‌ها که بگذریم، پروست برای فرانسوی‌ها حکم حافظ را برای ما دارد و به اعتراف بزرگان هنر دنیا او ختم کلام رمان است. پروست برای نگارش رمان خود دشواری‌ها و سختی‌های خودخواسته‌ای را متحمل شد، به گونه‌ای که جان خود را بر سر آن نهاد. جالب اینجاست که همان گونه که پروست در نگارش این رمان برای خو رسالتی قائل بود، شایگان هم در نوشتن "فانوس جادویی زمان" رسالتی ویژه برای خود در نظر داشت. به همین دلیل حدود سه سال از عمرش را با دقت و وسواس زیاد به نگارش این کتاب اختصاص داد. جست و جوگری شایگان در جهان پروست جدا از کشش‌های وجودی او نیست: "پروست خالق حماسه مدرن است، (رمان) جست و جو نوعی سیر و سلوک انسان مدرن است، سیر و سلوکی که وجهی دنیوی دارد. به عبارت دیگر این سیر و سلوک در دنیایی به وقوع می‌پیوندد که هنجارهای متافیزیکی آن به کلی به هم ریخته، ازل و ابد جا به جا شده و انسان سرگشته در این دنیا حقیقت مطلق می‌جوید." با این حال، - چنان که در مورد کتاب "جنون هشیاری گفته شد- شایگان در کتاب "فانوس

جادویی زمان" هم گویا می‌خواهد هنر را جایگزین راه‌های سنتی برای رسیدن به معنویت و حقیقت مطلق بکند: "مسیر کاوش انسان پروستی جاده سنتی عرفان نیست، چنان که در برخی از رسائل خودمان آمده است... اینجا هنر جانشین عرفان می‌شود و بر آریکه الوهیت تکیه می‌زند... هنرمند به سان سالکی طی طریقی می‌کند و گام به گام مراحل و منزلتی را پشت سر می‌گذارد... مراحل این طی طریقی را می‌توان مصداق خان‌هایی دانست که گذر از آن‌ها، سالک طریقی هنر را به مقصود می‌رساند. نخست آگاهی به رسالتی که در پیش داری، اراده نوشتن و گام نهادن در مسیر تحقق این رسالت... این بیان نشان می‌دهد که "فانوس جادویی زمان" سیر و سلوک شایگان از گذرگاه رمان "در جست و جوی زمان باز یافته" است. در گفت و گویی که نگارنده حدود دو هفته پیش از بستری شدن شایگان در بیمارستان داشت، از او درباره پروژه آینده اش پرسید. او در پاسخ گفت، در پی نگارش کتابی است درباره چگونگی دگرگونی نظرگاه سنتی به دید علمی مدرن و این که چگونه و چرا ساختارهای کهن و سنتی در این دید نوپدید (علمی) پس زده شدند، اما با پیدایی رمان از نوسربر آورده‌اند. این گونه که آشکار است، شایگان از راه‌های سنتی و مرسوم رسیدن به معنویت ناامید شده و به جست و جوی امر مطلق از راه هنر بویژه شعر و رمان برآمده بود. به نظر شایگان انسان هم‌روزگار ما سرگردان است؛ نمی‌داند به کجا دارد می‌رود. هیچ نقشه راهی ندارد. رمان تصویرگر چنین وضعیتی است و می‌کوشد برخی از لایه‌های تمدنی را به گونه جدیدی باز یابد. این کشف، به باز یابی پروست بی‌شبهت نیست. زمانی را که پروست با رمانش باز می‌جوید و امری را که شایگان در رمان پروست باز می‌یابد و آن را با ما در "فانوس جادویی زمان" در میان می‌گذارد؛ دو سر معادله‌ای هستند که از تجربه‌ای ناب و جاودان سخن به میان می‌آورند.



## بسم رب النور دورنا احمدی

زمانی که تصمیم گرفتم برای پروژه‌ی کلاسی، بر روی اتنوگرافی مشاغل خرد تمرکز کنم، اولین شغلی که به ذهنم آمد، فروشندگی خیابانی بود، چرا که هر روز زنان و مردانی را می‌دیدم که بر سر راه خوابگاه یا دانشگاه نشسته‌اند و فروشندگی می‌کنند. همان فروشندگانی که بنر و سردری ندارند یا تزئینی بانور فلورسنت برای چشم نوازی. تنها پارچه‌ای پهن شده روی زمین و چند قلم جنس و یک فرد، خسته یا سرحال، سالم یا بیمار، امیدوار یا ناامید که برای کسب روزی‌اش تلاش می‌کند.

آنها البته همه جای تهران بودند و من نمی‌دانستم باید کارم را از کجا شروع کنم، در فکر برای یافتن مکانی جهت مشاهده و مصاحبه فروشندگان خیابانی مستقر در ورودی‌های متروی کهریزک - تجریش را انتخاب کردم.

خط مترویی که جنوب تهران را به شمال شهر وصل می‌کرد و طولانی‌ترین خط متروی حال حاضر تهران؛ که زمان جابجایی در آن هفتاد و دو دقیقه می‌باشد. ابتدای کار فکر می‌کردم کار راحتی در پیش دارم؛ چنین استنباط می‌کردم که در عرض یک هفته می‌توانم از

همه‌ی بیست و نه ایستگاه خط کهریزک - تجریش عکس بگیرم؛ اما تا وارد میدان نشده‌ای، هیچ قضاوتی پسندیده نیست. از وقتی توانستم مجوزی از دانشگاه برای کارم داشته باشم تا آخرین روزی که کار را به پایان رساندم، چهل روز فرصت داشتم.

وقتی برای اولین بار با آنها برای عکس‌برداری و مصاحبه روبرو شدم، خیلی گنگ بودم، نمی‌دانستم باید چگونه سر صحبت را باز کنم، کمی ترس و استرس داشتم. مدام دلیل آنجا بودنم را در ذهنم مرور می‌کردم. صبح بود و فروشندگان تازه داشتند وسایلشان را می‌چیدند، بعد چند دقیقه که روی حرکاتشان دقیق شدم، جلو رفته و از معمول‌ترین یخ‌شکن دنیا استفاده کرده و با لبخند پرسیدم: ساعت چنده؟

- ده و ده دقیقه

و من همان را توی دفترچه‌ام نوشتم، انگار که دفترچه فوت قلم شده باشد؛ به دفترچه اشاره کرده و گفتم: می‌تونم از تون چند تا سوال بپرسم؟ بعد توضیح دادم که از دانشگاه آمده‌ام.

کارشان کنار گذاشته شده بودند.

کشاورزانی که به دلیل کمبود آب و افزایش هزینه‌های کاشت و شرایط نامناسب بیمه‌های کشاورزی سال‌ها بود که جز زحمت چیزی عایدشان نشده بود و یا کارکنانی که چه در یک ارگان رسمی و دولتی مثل شهرداری یا کارخانه تولیدی کار می‌کرده‌اند، اما ماه‌ها بدن حقوق و با نسیه و قرض گرفتن ماه را به سال رسانده بودند.

گویا همه دردی مشترک داشتند و آن ناچاری بود.

وقتی از آقا مرتضی ۶۵ ساله پرسیدم که چرا به تهران مهاجرت کرده‌اند، تنها یک جمله گفت:

- امکانات زندگی نداشتیم

و من به امکانات زندگی می‌اندیشیدم و تمام اندوخته‌های اقتصادی‌م را حلاجی کرده و به ضریب جینی و خط فقر فکر می‌کردم.

می‌دانستم منظورش از امکانات نه سالن سینما و تئاتر است نه استخر و سالن اجتماعات، او حتی به مدرسه و دانشگاه هم فکر نمی‌کرد، چرا که وقتی می‌پرسم که منظورش از امکانات چیست، می‌گوید:

- شغل نبود، نون نبود.

او دیگر به تهران عادت کرده، اما جوان‌ترها هنوز دلتنگ شهرشان هستند، علی بیست و نه ساله می‌گوید:

- از فردا زودتر بود می‌رفتم، می‌رفتم کنار پدرم و یک دامداری کوچک می‌ساختم و آنجا زنده‌گی، می‌کردم. سجاد سی و پنج ساله هم می‌گفت :

- آدم مگه دیوانه باشه که تو تهران زندگی کنه! چنین جملاتی کم نیستند، و از یکسری درد مشترک خبر می‌دهند. مثل غم غربت، به دور از خانواده و دوستان و هم‌زبانان.

البته فروشندگی خیابانی مختص شهر تهران و کشور ایران نیست و در همه شهرها و کشورها به نوعی شاهد چنین پدیده‌ای هستیم، شاید در ایران با شتابی بیشتر؛ کشوری که طی پنج سال بین فاصله‌ی سال ۱۳۸۵ الی ۱۳۹۰، چهار میلیون نفر از روستا به شهر مهاجرت کرده‌اند، طبیعی است که شهر مقصد، با مشکل تامین شغل مواجه گردد، به خصوص آنکه برای ساکنین قدیمی و دائم خود نیز با چنین مشکلی دست و پنجه نرم می‌کرده است. افراد مهاجر وقتی راه چاره‌ی مناسبی نمی‌یابند، اجباراً به این کار روی می‌آورند. کاری که به سرمایه مالی چندانی نیاز ندارد، اما یک حوصله‌ی فولادین و صبری آهنین و انگیزه‌ای پر شور برای ادامه‌ی زندگی می‌طلبد. در نقدی که به مستند "آگهی استخدام" خانم فرحناز شریفی، وارد گشته بود، متوجه شده بودم که سوال از میزان رضایت شغلی بخصوص از صاحبان مشاغل خرد

- اشکال نداره؛ فقط از طرف شهرداری نباشه؛ واسمون مسئله بشه.

- مگه چه مسئله‌ای ممکنه پیش بیاد؟ مگه نمی‌بینن که شما اینجا بساط کردید؟

با حالت کشداری می‌گوید: چرا!!!! اولی خب!

با حرف‌هایش ته دلم خالی می‌شود و کلی فکرهای آزار دهنده سراغم می‌آید، احساس خطر و دلپره.

فکر کردن به احساساتم را می‌گذارم برای راه بازگشت و می‌پرسم اهل کجایید و چند سالتونه؟

- کوهدشتیم. بیست و پنج سالمه.

- چند وقته اومدید تهران؟ کجا ساکنید؟

- چند سالی میشه، با شریکم خونه اجاره کردیم اطراف تهران.

- چرا اومدید اینجا؟ کار و بار چطوره؟

- کار نبود. بابام کشاورز بود، منم چند سالی پیشش کار کردم، اما اوضاع جالب نبود، دوستانم بهم گفتن که تو تهران میشه کار پیدا کرد.

وقتی خواستم عکس بگیرم، برای اطمینان دادن به اینکه نیت بدی ندارم، قول دادم که از آنها هیچ عکسی نگیرم. و به همین سادگی، تسلیم شرایط شدم.

این تنها مسئله‌ی کار نبود، هر روزی که وارد ایستگاه تازه‌ای می‌شدم، شرایط و مسائل خاصی نیز همراه آن هویدا می‌شد.

در هر صورت این ترس و استرس اولیه تا آخرین روز و آخرین ایستگاه نیز همراه من بود.

بعد از اولین تجربه‌ی میدانی، همیشه تا دقایق یا حتی شاید ساعاتی بعد از حضورم نمی‌توانستم دوربینم را بیرون آورم؛ برای جلب اعتماد، صحبت‌های طولانی را شروع می‌کردیم، اینکه اهل کجاستیم، کججا ساکنیم، چند سال داریم، شغلمان چیست و چرا وارد این کار شده ایم. این صحبت‌های دو طرفه لازم بود تا شاید باور کنند من مامور شهرداری نیستم و برای ثبت چهره‌ی کسی و درست کردن پرونده برای کسی نرفته‌ام.

آنها هر کدام سرگذشت و داستان خاص خودشان را داشتند، اکثراً از شهرستان آمده بودند و این نکته اشتراک آنها بود ولی در شغل قبلیشان چنین همگنی نداشتند، شغل‌های قبلی‌شان از مشاغل خرد دیگری چون باربری منزل و کارگری گرفته تا کشاورزی و کاسبی و کارمندی را شامل می‌شد.

کاسبانی که به دلیل سیاست‌های غلط بازرگانی ورشکسته شده بودند.

کارمندان پیمانی که به دلیل تعدیل نیرو، به راحتی از

کار چندان درستی نیست، اما در لابلای درد و دلها و صحبت‌های مان خواسته و ناخواسته به این سوال نیز پاسخ داده می‌شود. جواب احمد آقا از همه‌ی جواب‌های دیگر جامع‌تر و بسیار نزدیک به جواب اکثریت افراد بود:

- راضی نباشم چیکار کنم؟

از او پرسیدم که تا به حال فکر کرده‌اید که جز میوه چیز دیگری نیز بفروشید؟

با تندی می‌گوید:

- ما خلاف نمی‌کنیم.

با همه‌ی این اوصاف؛ نمی‌توان آنها را قضاوت کرد، آنها حتی نیازی به ترجم و توجه هم ندارند، آنها در شرایط نامناسبی قرار گرفته‌اند که خارج شدن از آن به دست خودشان میسر نیست، می‌طلبند که سازمان‌ها و وزارت خانه‌ها و دولت در این راستا اقدامات مناسبی پیشه کنند و از تصمیمات ضربتی و موقت و توامان با خشونت و جبر دوری کرده و با نگاهی سازنده به فکر اصلاح وجود موجود باشند.

به امید جامعه‌ای شاد و سرزنده که در آن عدالت، به لبخند رضایت تک‌تک شهروندانش تعبیر گردد.

.....

بخشی از مصاحبه‌ها و مشاهدات ورودی‌های متروی کهریزک- تجریش

تمامی اسامی مستعار می‌باشند.

پاییز و زمستان ۹۷

منظورم را درست متوجه نشده، اما ناخواسته هم به یکسری سوالات دیگر جواب می‌دهد؛ به این سوال که حتی اگر برایشان سخت است در سرما و گرما و شلوغی و صدا و توهین و تهدید و نگاه‌های آزار دهنده کار کنند؛ اما برایشان مهم است که به قول خودشان حلال‌واری کاسبی کنند و نان بر سر سفره خانواده ببرند، هر چقدر کم و ناچیز.

در میان درد نداری و سختی‌های شرایط کاری، دردهای دیگری نیز رخ می‌نمایند، مثل درگیری‌های گاه و بی‌گاه با ماموران شهرداری که گاهی خاطرات تلخ و گزنده‌ای از این درگیری‌ها نقل می‌شود.

مامورانی که معذورند برای رفاه حال شهروندانی که قصد استفاده از مترو را دارند، حداقل امکان از سد معبر جلوگیری





## بیست سال تلاش سخت؟ هوشنگ اعلم

کنیم. به راستی چرا؟ و جواب این بود شاید. فاجعه در نبود آگاهی رخ می‌دهد، هر فاجعه‌ای، حتی وقوع سیل و زلزله و آتشفشان اگر آگاهی بشر به آن جا برسد که بتواند این حوادث طبیعی را که گاه به بلای آسمانی تعبیر می‌شوند مهار کند. نه زلزله ویرانی و مرگ به دنبال دارد و نه سیل و آتشفشان.

جدا از وقوع حوادث طبیعی هر فاجعه دیگری هم که زندگی بشر را به تباهی و نابودی می‌کشد در نهایت برآیندی است از نا آگاهی همه‌ی جنگ‌هایی که در طول تاریخ به هر دلیل و بهانه‌ای که روی داده است در غیبت دانش و آگاهی و عقل و شناخت بوده است. چنان که بیماری‌هایی که زیست و سلامت بشر را تهدید می‌کرد یا هنوز می‌کند و هر قدر دامنه شناخت و آگاهی بشر گسترده‌تر شده از قدرت گاه مهلک بیماری‌ها کاسته شده است و تاریخ پر است از مواردی که شیوع یک بیماری توانسته است میلیون‌ها انسان را در غیبت شناخت و آگاهی به کام مرگ بکشد. طاعون، وبا، آبله و ... و هر اندازه که آگاهی و شناخت انسان نسبت به این بیماری‌ها بیشتر شده از قدرت مرگ‌آور آنها کاسته شده است و بسیاری از بیماری‌هایی که زمانی مرگ سیاه به دنبال داشت. امروز در بند دانش بشری مهار شده و از بین رفته است. تاریخ

آزما بیست ساله شد. این شاید در دی ماه مهم‌ترین اتفاق زندگی ما آزمایش‌ها بود و یارانی که در دوره بیست‌ساله انتشار این ماهنامه فرهنگی همراه ما بودند یا از میانه راه همراه‌مان شدند تا با حضور و یاری‌شان یک مجله فرهنگی، بماند و ببالد.

اما واقعا چه اهمیتی دارد بیست‌ساله شدن یک مجله آن هم مجله‌ای مستقل و بی‌هیچ پشتوانه مالی از سوی کسی، یا گروهی یا حزب و جناح و دار و دسته‌ای سیاسی و غیرسیاسی و آن هم در روزگاری که «ز منجنيق فلک» بر سر اهل هنر و فرهنگ و بیشتر از آن، اهل رسانه «سنگ فتنه» می‌بارد و بسیاری از نشریات، به بلوغ نرسیده پریز می‌شوند.

خودما بارها به این پرسش فکر کرده‌ایم و پاسخ این چرا بسیار کوتاه بوده است و مختصر: «خدمتی هر چند ناچیز به فرهنگ و تلاش برای گسترش اندیشه‌ورزی و بیشتر دانستن با تحمل هر مصیبتی که کم نبوده است شرح این مصیبت‌ها در این بیست‌سال اما باز هم بارها از خودمان پرسیدیم چرا باید برای دنبال کردن این هدف روزها و سال‌هایی را که می‌شد صرف هزار کار دیگر کرد و از زندگی به گونه‌ای دیگر لذت برد صرف انتشار آزما

جهان پر از چنین بیماری‌هایی است.

زمانی که در سال‌های دور وبا در ایران شایع شد ناآشنایی مردم با این بیماری و ناآگاهی آن‌ها نسبت به چگونگی سرایت و درمان این بیماری هزاران نفر را به کام مرگ کشاند و عجیباً که مردمان ناآگاه خود عامل اصلی گسترش این بیماری و کشتار جمعی مردم و در واقع یک خودکشی جمعی بودند. مبتلایان به این بیماری به دلیل از دست رفتن آب بدنشان دچار تشنگی می‌شدند و به فتوای اهل علم! و صواب! هر کس دستش می‌رسید در کوچه‌ها و گذرها ظرف‌های بزرگ آب «نذری» می‌گذاشت تا با کمک به تشنگان از اجر اخروی برخوردار شود و کاسه‌ای سفالین در کنار این ظرف‌های بزرگ آب برای نوشیدن و از طریق همین نذر و صواب بود که هر روز صدها نفر از افراد سالم به وبا مبتلا می‌شدند و روز بعد و روزهای بعدتر جنازه‌شان در کوچه‌ای و خانه‌ای بر زمین می‌افتاد و در نهایت این ناآگاهی مردم و شاید حکیمان و عطاران و دواسازان بود که در آن سال‌ها «وبا» را به عامل قتل عام هزاران انسان تبدیل کرد. بیماری‌ی که امروز به دلیل آگاه شدن اهل علم نسبت به سازو کار مهلک آن و شناخت عامل اصلی ابتلا به آن در حد یک بیماری ساده قابل درمان است و هزاران بیماری دیگر همچون، آبله، حصبه، طاعون و بیماری‌هایی دیگر که بی‌درمان نمود و از نسلی دیگر منتقل می‌شد امروز به یاری دانش و آگاهی به عارضه‌هایی درمان‌پذیر تبدیل شده است و با این همه بسیاری از انسان‌ها هنوز درنیافته‌اند که وقوع هر فاجعه‌ای در زندگی بشر تنها به دلیل ناآگاهی است. حتی خوشبختی و بدبختی و حتی اسارت در بند این یا آن قدرت قاهر و اجبار در تحمل رنج.

گرسنگی، بیدادگر ترین عارضه‌ای است که امروز میلیاردها نفر از مردم جهان درگیر آن‌اند و در جنگ نابرابر با این عارضه جانشان را از دست می‌دهند و این عارضه هم به دلیل ناآگاهی است. ناآگاهی نسبت به ارزش و کرامت انسان، ناآگاهی نسبت به ذات عدالت ناآگاهی نسبت به همه ساز و کارهایی که گروهی را زیاده خواه و تمامیت طلب می‌سازد و گروهی دیگر را ناچار به تسلیم

و پذیرش رنج می‌کند و شاید شرایط امروز جهان با همه پیشرفت‌های تکنولوژیکی خود بزرگترین عارضه‌ای باشد که گریبان بشر را گرفته است و هنوز انسان قرن بیست و یکم نمی‌داند که خورشید زندگی‌اش کجاست؟ و شاید انسانی که در چنبره روزمرگی و طلسم خور و خواب و حرص به دام افتاده خود شایسته چنین روزگار تلخی است. انسانی که دانستن به معنای واقعی را بر نمی‌تابد. انسانی که برای دانستن و بیشتر دانستن تلاش نمی‌کند. انسانی که اندیشیدن را واگذاشته و در نهایت آن را بسان وظیفه‌ای به دیگرانی که لابد باید اهل اندیشه باشند واگذاشته است و گاهی به نوک زدن از سر تفنن بر خرمن اندیشگی، اهل اندیشه و دانسته‌های مردمی که خرمنی از آگاهی فراهم کرده‌اند، خود را آگاه‌شده فرض می‌کند. انسانی که کتاب خواندن و مطالعه را در بهترین شکل تفننی می‌داند که اگر فرصتی بود و حوصله‌ای که در کوران دیدن‌های بی‌حاصل و هدف قطعا کم‌تر دست می‌دهد. باید به آن پرداخت آن هم برای سرگرمی و نه بیشتر دانستن.

اما واقعیت این است که رنج‌های بشری از میان نخواهد رفت مگر آن که ریشه‌ها و علت‌هایش را بشناسیم و این شناختن ممکن نخواهد بود مگر با مطالعه و اندیشیدن و باز هم اندیشیدن و یافتن پاسخ برای یک کلمه به ظاهر ساده که کلیدی است برای گشودن همه قفل‌ها. کلمه‌ی که راهبر انسان از غارنشینی تا کنون بوده است. «چرا؟» و تلاش برای یافتن پاسخ هر چرایی و هزاران چرای دیگر که از پی نخستین پرسش خواهد آمد است که انسان را از ورطه رنج و هراس و اسارت بیرون می‌کشد و شاید همین اندیشه راهبر ما شد تا بیست سال پیش نخستین شماره ماهنامه آزما را منتشر کنیم. ماهنامه‌ای که هدف آن ترغیب و تشویق به مطالعه بود و بازشناخت هنر و فرهنگ و همه‌ی کسانی که اندیشیدن و آگاه‌کردن تعریف وجودی آن‌هاست و آن‌ها خالقان فرهنگ‌اند.